

که چنین سئوالی بکنید... بلافاصله گفت از سئوالی که کردم معذرت می‌طلبم اما اگر اجازه می‌فرمائید قدری دوستانه صحبت کنیم. گفتم با کمال میل حاضرم بفرمائید. کلنل گفت آیا تصور می‌کنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟ گفتم به هیچ وجه. سپس گفت در این صورت از دو حال خارج نیست، یا با این دولت ولو برخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چقدر از وعده‌هایی را که داده است می‌تواند عملی کند و یا از کار کناره‌جویی نمائید و بگذارید هر چه در تمام مملکت می‌شود در این ایالت هم بشود... نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود بسازم و مخالفتم سبب نشود که دیگران به من تاسی کنند و نقشه سیاست خارجی را خنثی نمایند...»<sup>۱۱</sup>

دکتر مصدق سرانجام مقاومت را بیفایده دید و بدون این که رسماً استعفا بدهد، روز شانزدهم اسفند ۱۲۹۹ ضمن تلگرافی به شاه نوشت «نظر به آثار پیش آمدهای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بفتناً عارض شده و چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع می‌نماید، تعیین تکلیف خود را به «امر مبارک ملوکانه» موکول می‌نماید. دو هفته بعد تلگرافی به این مضمون از طرف احمدشاه رسید که «استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رئیس‌الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را به قوام‌الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمائید». اما دکتر مصدق که از گرفتار شدن خود در صورت مراجعت به تهران بی‌مناک بود، به جای حرکت به تهران به منطقه بختیاری رفت و تا سقوط دولت کودتا در آنجا بود.

بعد از سقوط دولت کودتا و برکناری و تبعید سیدضیاءالدین، که نتیجه نبانی سردار سپه (رضاخان) با احمدشاه بود، قوام‌السلطنه که به دستور سیدضیاءالدین دستگیر و زندانی شده بود به نخست‌وزیری منصوب شد و مصدق‌السلطنه ظاهراً به پاس مقاومت و مخالفت با سیدضیاءالدین، به وزارت مالیه منصوب و به تهران فراخوانده شد. چهار ماه بعد قوام‌السلطنه در ترمیم کابینه، مصدق‌السلطنه را به وزارت خارجه منصوب کرد، ولی دکتر مصدق حاضر به قبول این سمت نشد و قوام‌السلطنه مجدداً او را به سمت وزارت مالیه منصوب نمود. دکتر مصدق در دوره دوم وزارت مالیه خود اختیاراتی از مجلس گرفت و دست به اصلاحاتی در وزارت مالیه زد که با مخالفت اکثریت و کلای مجلس

چهارم مواجه شد و کابینه قوام السلطنه بر اثر این مخالفتها سقوط کرد. دکتر مصداق در خاطرات خود می‌نویسد که بعد از رفتار ناجوانمردانه و کلای مجلس چهارم و ادامه تحریکات درباریان و کسان دیگری که اصلاحات من در مالیه راه سوءاستفاده آنها را مسدود ساخته بود «تصمیم گرفتم هیچ وقت در امور دولت دخالت نکنم و امور خود را تصفیه کرده از ایران مهاجرت نمایم، که قضیه لاهوتی در تبریز پیش آمد و عده‌ای ژاندارم به فرماندهی لاهوتی از اوامر مرکز سرپیچی کردند و بعضی از قسمتهای بازار و شهر تبریز را غارت نمودند. حاج مخبرالسلطنه والی آذربایجان از تبریز خارج شد و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف دولت مشیرالدوله راجع به انتصابم به آن ایالت با من وارد مذاکره گردید... گفتم اگر در فارس از من کاری پیشرفت نمود از این جهت بود که قوای انتظامی زیر نظر شخص من اداره می‌شد، ولی در آذربایجان که قوا زیر نظر فرمانده لشکر است و تا امری از وزارت جنگ نرسد کاری صورت نخواهد گرفت از من چه کاری ممکن است برآید، که هیچ تصور نمی‌شد دولت با نظریاتم موافقت کند، ولی روز بعد سردار سپه (رضاخان) وزیر جنگ به خانه من آمد و اظهار نمود از مذاکرات شما با وزیر پست و تلگراف مسبوق شدم و من مخصوصاً برای این آمده‌ام که به شما بگویم اگر این مأموریت را قبول کنید در این ایالت هم قوای انتظامی در اختیار شما قرار خواهند گرفت و برای این که مطمئن شوید می‌نویسم مادام که شما در رأس آن ایالت هستید فرمانده لشکر خود را مطیع شما بدانند و دستورات شما را در اموری که مربوط به امنیت است اجرا نمایند. بنابراین دیگر جای عذر نیست و انتظار ما این است که هر چه زودتر حرکت کنید و امنیتی که این ایام در آن حدود مختل شده است برقرار نمائید، که با این بیانات آن هم از زبان سردار سپه دیگر جای عذر نبود...»<sup>۱۲</sup>

دکتر مصداق بعد از قریب شش ماه خدمت در سمت والی آذربایجان، به علت این که رضاخان سردار سپه دستور قبلی خود را در مورد اطاعت فرمانده لشکر آذربایجان از اوامر وی لغو کرده بود از مقام خود استعفا داد و تا یک سال از قبول مسئولیت در کارهای دولتی خودداری نمود تا این که در خردادماه سال ۱۳۰۲ مشیرالدوله او را به‌عنوان وزیر خارجه کابینه خود به مجلس معرفی نمود. چهار ماه بعد مشیرالدوله از مقام

نخست‌وزیری استعفا داد و رضاخان سردار سپه که به ریاست دولت تعیین شده بود فروغی را به جای دکتر مصدق به وزارت خارجه انتخاب کرد. دکتر مصدق در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی که در جریان بود، داوطلب نمایندگی تهران شد و بعد از مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله بیشترین آراء را به دست آورد.

دکتر مصدق در مجلس پنجم نقش دوگانه‌ای ایفا کرد: او از سوئی با نمایندگان اقلیت مجلس که مرحوم مدرس در رأس آنان قرار داشت همکاری می‌نمود و از سوی دیگر یکی از مشاوران نزدیک رضاخان و از جمله محارم معدود او بود. یادداشت‌های سلیمان بهبودی منشی مخصوص رضاخان، که کارهای روزانه رضاخان و ملاقات‌های محرمانه او را ضبط کرده به خوبی نشان می‌دهد که تا چند ماه پیش از خلع قاجاریه، دکتر مصدق بیش از سایر نمایندگان مجلس پنجم طرف مشورت رضاخان بوده و در تفویض اختیارات فرماندهی کل قوا به رضاخان و سلب اختیار عزل او از طرف شاه، که زمینه را برای تحکیم و تثبیت قدرت رضاخان و خلع قاجاریه فراهم ساخت، نقش اساسی ایفا نموده است. با وجود این در ماه‌های آخر پیش از خلع قاجاریه در یادداشت‌های سلیمان بهبودی به ملاقات دکتر مصدق با رضاخان اشاره‌ای نشده و ظاهراً روابط آنها به دلایلی که روشن نیست به سردی گرائیده است. به همین جهت در جلسه تاریخی مجلس پنجم در روز نهم آبان سال ۱۳۰۴ که طرح پیشنهادی نمایندگان طرفدار رضاخان درباره خلع قاجاریه مطرح شد، دکتر مصدق نطقی در مخالفت با این طرح ایراد نمود که یکی از شاهکارهای سیاسی او به‌شمار می‌آید، زیرا ضمن مخالفت با طرح خلع قاجاریه که برای تهیه مقدمات انتقال سلطنت به رضاخان پیشنهاد شده بود، از شخص رضاخان و خدمات او برای استقرار نظم و امنیت در مملکت تجلیل نمود و مخالفت خود را با سلطنت وی به این صورت عنوان کرد که اگر او شاه بشود طبق قانون اساسی مقام غیر مسئولی است و اختیاری در اداره امور مملکت ندارد و حیث است که شخصی با این همه توانائی و استعداد برای خدمت به مملکت عاطل و باطل بماند!

نطق دکتر مصدق در مخالفت با خلع قاجاریه و انتقال سلطنت به رضاخان، یکی از مهمترین برگ‌های کارنامه سیاسی اوست و به همین جهت نقل قسمت‌هایی از آن برای تکمیل بیوگرافی او ضروری به نظر می‌رسد، هرچند ممکن است بسیاری از خوانندگان آن را قبلاً در منابع دیگری خوانده باشند. دکتر مصدق در ابتدای نطق خود

گفت که مخالفت او با طرح خلع قاجاریه به معنی دفاع از عملکرد خاندان قاجار نیست «زیرا آنها خدمتی به این مملکت نکرده‌اند که بنده بتوانم اینجا از آنها دفاع بکنم... بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی‌کنند و جرأت و جسارت حفظ مملکتشان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده بکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند نیستم...». دکتر مصداق بعد از این مقدمه به رضاخان اشاره کرده و چنین گفت:

«اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی، بنده نسبت به ایشان عقیده‌مند هستم و ارادت دارم و در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند... اما این که ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم، اگر کسی می‌خواست مسافرت کند اطمینان نداشت، یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. اما ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد، البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس‌الوزراء، رضاخان پهلوی نام در این مملکت باشد. برای این که امنیت و آسایش می‌خواهم و درحقیقت از پرتو وجود ایشان، در ظرف این دو سه سال این‌طور چیزها را داشته‌ایم و اوقاتمان صرف خیر عمومی و منافع عامه شده است... حالا اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجاریه بد است، بسیار خوب، هیچ کس منکر نیست که باید تغییر کند... البته امروز کاندیدای مسلم شخص رئیس‌الوزراء است. خوب آقای رئیس‌الوزراء سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم، آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت می‌شوند، آن‌هم پادشاه مسئول؟!...»

• پس ما باید سیر قهقرائی بکنیم و بگوئیم: پادشاه رئیس‌الوزراء و حاکم همه چیز است... این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می‌گوئیم که سلاطین قاجاریه بد بودند، مخالف آزادی بودند، مرتجع بودند. خوب حالا آقای رئیس‌الوزراء پادشاه شد، اگر مسئول شد که ما سیر قهقرائی می‌کنیم. امروز مملکت ما بعد از

بیست سال و این همه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقرائی بکند و مثل زنگبار بشود؟... اما اگر گفتیم که ایشان پادشاهند و مسئول نیستند، آنوقت خیانت به مملکت کرده‌ایم، برای این که ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می‌توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس‌الوزراء مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط و فقط می‌تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس، یک رئیس‌الوزرائی را به کار بگمارد... خوب اگر ما فائل شدیم که آقای رئیس‌الوزراء پادشاه بشوند، آنوقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس‌الوزراء هستند، فرمانده کل قوا هستند! بنده اگر سرم را ببرم و تکه تکه‌ام بکنند و آقا سید یعقوب<sup>۱۲</sup> هزار فحش به من بدهد زیرا این حرفها نمی‌روم... آقای آقا سید یعقوب! شما مشروطه طلب بودید، آزادیخواه بودید، بنده خودم شما را دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس‌الوزراء هم حاکم؟ اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است، پس چرا خون شهدای آزادی را بیخود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بگوئید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم. یک ملت است جاهل و باید با چماق آدم شود!....

در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد و اگر هم شاه بشود بدون مسئولیت، این خیانت به مملکت است، برای این که یک شخصی محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی‌اثر شود؟... بعد از آنکه ایشان شاه غیر مسئول شدند آن رئیس‌الوزرائی که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر بود تا حالا سر درآورده بود. پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر درآورده و اظهار منیت می‌کند و خدماتی هم کرده است، بنده به عقیده خودم خیانت صرف می‌دانم که شما چنین وجود مؤثری را بلاثر بکنید....»

طرح خلع قاجاریه سرانجام به تصویب مجلس پنجم رسید و یکماه و نیم بعد از

۱۲- سید یعقوب انوار از طرفداران سرسخت رضاخان و امضاکننده طرح خلع قاجاریه بود.

آن رضاخان بر تخت سلطنت جلوس کرد. دکتر مصدق با نطق زیر کانه و دوپهلونی که قسمتهائی از آن نقل شد به مجلس ششم یا اولین مجلس رضاخانی هم راه یافت، ولی در این مجلس نیز رویه مستقلی درپیش گرفت و حتی در بعضی موارد تندتر از مدرس و سایر نمایندگان اقلیت مجلس عمل کرد. دکتر مصدق در اوایل تشکیل مجلس ششم با کابینه مستوفی‌الممالک به مخالفت برخاست و به صلاحیت دو تن از وزیران کابینه (فروغی وزیر جنگ و وثوق‌الدوله وزیر عدلیه) اعتراض کرد. حملات او بیشتر متوجه وثوق‌الدوله بود که او را به واسطه امضای قرارداد ۱۹۱۹ و گرفتن رشوه از انگلیسیها متهم به خیانت نمود. وثوق‌الدوله نیز ضمن دفاع از خود مصدق را «عوام‌فریب» خواند و این لقبی بود که مخالفان دکتر مصدق بعدها هم درباره او به کار گرفتند.

دکتر مصدق در خاطرات خود به نکته‌ای در جریان تشکیل حکومت مستوفی‌الممالک اشاره می‌کند که شایان توجه است. وی ضمن شرح جریان نخست‌وزیری خود در سال ۱۳۳۰ حاشیه رفته و می‌نویسد «در شهریور ۱۳۰۵ که مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر شد، چند روز قبل از تشکیل دولت خود به خانه من آمد و مرا برای شرکت در دولت خود دعوت کرد. عذر خواستم و بعد که دولت خود را تشکیل داد و در ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ به مجلس معرفی نمود من با دو نفر از وزرای دولت او، وثوق‌الدوله و محمدعلی فروغی مخالفت کردم. از این مخالفت چیزی نگذشت که مرا یک روز در جشن میلاد پادشاه انگلیس در قلعهک و سفارت انگلیس دید و باز برای قبول پست وزارت خارجه اصرار نمود که قبول نکردم. از این مذاکرات مدتی گذشت که اعلیحضرت شاه فقید مرا توسط سرتیپ حبیب‌الله خان شیبانی و آقای حسین علاء احضار نمود و فرمود من به مستوفی گفتم شما را وارد دولت کنند که قبول نکردید اکنون خودتان بیائید جای او را اشغال کنید، که باز از این نظر که موکلینم می‌خواستند در مجلس بمانم و قبول کار هم از یک دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده بود معذرت طلبیدم تا مستوفی از کار برکنار شد...»<sup>۱۴</sup>

دکتر مصدق در مدت نمایندگی مجلس ششم با لایحه اختیارات داور برای انحلال عدلیه و تشکیل دادگستری نوین هم مخالفت کرد، ولی آنچه بیش از همه موجب عصبانیت رضاشاه و مفضوب شدن وی گردید مخالفت با لایحه احداث راه آهن

سرتاسری ایران بود. استدلال دکتر مصدق در مخالفت با این لایحه، که رأی دادن به آن را خیانت به مملکت خواند، این بود که مسیر پیشنهادی راه آهن (شمال - جنوب) یک خط سوق الجیشی است و از نظر مالی هم مقرون به صرفه نیست. البته مجلس به استدلال دکتر مصدق توجه نکرد و تنها نتیجه مخالفت وی با این لایحه، طرد او از صحنه سیاست ایران تا پایان سلطنت رضاشاه بود.

دکتر مصدق در اواخر سلطنت رضاشاه (تیرماه ۱۳۱۹) به دلایلی که روشن نیست بازداشت شد. محمدرضاشاه در فصل چهارم کتاب «مأموریت برای وطنم» به این موضوع اشاره کرده و می‌نویسد «پدرم مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی‌دانم در فکر وی چه می‌گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی‌ها مخصوصاً انگلیسیها متهم می‌کرد. مصدق به نقطه دورافتاده و بد آب و هوایی تبعید شد و چون پیر و علیل بود به احتمال قوی از این تبعید سلامت باز نمی‌گشت، ولی من از او شفاعت کردم و چند ماه بعد آزاد گردید...».

دکتر مصدق در پاسخ شاه می‌نویسد «بعد از خاتمه دوره ششم تقنینیه که دولت در انتخابات تهران هم دخالت نمود و من دیگر به مجلس نرفتم مدت سیزده سال در شهر تهران و احمدآباد به انزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال نفهمیدم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهربانی آوردند و بهترین گواه من پرونده‌های من است در شهربانی. سؤال کردم به چه تقصیر مرا این‌جا آورده‌اید؟ گفتند تقصیری ندارید ولی باید اینجا بمانید...» دکتر مصدق را بعداً به بیرجند تبعید کردند و «به گفته خودش در طول سفر بیرجند دو بار دست به خودکشی زد که به نتیجه نرسید.<sup>۱۵</sup> در این ایام مصدق مورد بدرفتاری قرار گرفت و در جوار مجرمین عادی زندانی گردید. سرانجام شش ماه بعد بنا بر وساطت محمدرضا که در آن هنگام ولیعهد بود حکم تبعید او لغو شد و به احمدآباد بازگشت.<sup>۱۶</sup> این ماجرا بر کینه مصدق نسبت به

۱۵- دکتر مصدق در اولین نطق خود در مجلس چهاردهم، به تاریخ شانزدهم اسفند ۱۳۲۲

نیز به دوران تبعید خود در بیرجند و این که دو بار قصد خودکشی داشته اشاره کرد. مخالفان او در مجلس هم به استناد همین حرف مصدق، او را شخصیتی نامتعادل خواندند.

۱۶- محمدرضا در دوران ولیعهدی هیچ‌گونه شناسائی قبلی از مصدق نداشت و واسطه

شفاعت او از دکتر مصدق هم دوست سوپسی وی «ارنست پرون» بود. پرون مدتی در بیمارستان نجمیه تهران بستری بود و به درخواست پزشک معالج خود دکتر غلامحسین مصدق از ولیمهد خواست که نزد رضاشاه از مصدق شفاعت کند.



خود کامگی و اعتقادش به دموکراسی افزود. ناتوانی جسمی مصداق از ثمرات دوران تبعید او در احمدآباد و بیرجند بود، به طوری که گاهی برای حرکت نیز محتاج کمک دیگران می شد...»<sup>۱۷</sup>

بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه، دکتر مصداق هم مانند سایر مطرودین و تبعیدیان دوران سلطنت وی به صحنه سیاست ایران بازگشت و در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و کیل اول تهران شد. دکتر مصداق اولین نطق خود را در مجلس چهاردهم در مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاءالدین که بعد از بازگشت به ایران، از یزد به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود ایراد کرد. اولین جمله او در این نطق این بود که «من بیست سال است ملت ایران را ندیده‌ام و به ملت تعظیم می‌کنم» و در ادامه سخنرانی خود گفت «تلفن‌هایی به من رسیده و ملاقاتهایی با من شده و هر کس هم که مرا ملاقات کرد مرا مجبور نمود که قبل از خواندن این نطق یک عرایضی بکنم... این طور شهرت داده‌اند که من در حزب توده هستم و به جهت بستگی با حزب توده با آقای سیدضیاءالدین مخالفت می‌کنم. من ۲۲ سال است که با ایشان مخالفم، مخالفت امروز من چه دخلی به حزب توده دارد. از آقایان مخالفین عضو حزب توده هم خواهش می‌کنم که مخالفت خود را پس بگیرند، اگر پس نگیرند من در این جا یک کلمه صحبت نخواهم کرد...»<sup>۱۸</sup>

بعد از اظهارات دکتر مصداق دو نفر از وکلای عضو حزب توده (دکتر رضا رادمنش و تقی فداکار) که به عنوان مخالف اعتبارنامه سیدضیاءالدین ثبت نام کرده بودند مخالفت خود را پس گرفتند و دکتر مصداق طی نطق مفصلی نقش سیدضیاءالدین در کودتای ۱۲۹۹ و دلایل وابستگی او را به انگلیسیها تشریح کرد و در خاتمه صحت جریان انتخابات یزد را مورد تردید قرار داد. سیدضیاءالدین نیز طی نطق مفصلی از خود دفاع کرد و دکتر مصداق در پاسخ او گفت «طرز ورود آقا (سیدضیاءالدین) به ایران بعد از ۲۲ سال و این که فوراً از یزد انتخاب شدند ثابت می‌کند که آقا باز مأمور کاری

۱۷- مصداق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی... ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات.

نشر نو، صفحه ۸۱

۱۸- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره چهاردهم. جلسه مورخ ۱۶ اسفند



هستند... ممکن است کسانی که از دوره دیکتاتوری استفادات کلی نموده و باز خواهان آیند این طور اظهار کنند که مملکت محتاج اصلاح است و از خود گذشته هم کسی نیست، پس باید با آقا موافقت نمود که ما را به شاهراه ترقی هدایت کند. جواب آنها این است که جامعه را با دو قوه می‌شود اصلاح کرد. قوه اخلاقی که مخصوص پیغمبران و خوبان است و قوه مادی - ما که از نیکان نیستیم، پس آقا باید بگوید که با کدام قوه می‌تواند خود را به مقصود برساند؟ آیا کسی هست که بگوید مرکز اتکاء آقا ملت ایران است؟»

دکتر مصدق سپس ضمن نقل خاطراتی از گذشته گفت: «به خاطر دارم که سردار سپه رضاخان رئیس‌الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و دولت‌آبادی و مخبرالسلطنه و تقی‌زاده و حسین علاء اظهار کرد که مرا انگلیس آورد، ولی ندانست با کی سروکار دارد... آن وقت نمی‌شد در این باب حرفی زد ولی روزگار آن را تکذیب کرد و بخوبی معلوم شد همان کس که او را آورد چون دیگر مقید نبود او را برد...»

«دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال بعد برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید. عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد. املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۲۸ قانون اساسی را تغییر داده و قضات دادگستری را متزلزل کرد و برای بقای خود قوانین ظالمانه وضع نمود. چون به کمیت اهمیت می‌داد بر عده مدارس افزود، اما چون به کیفیت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد. کاروان معرفت به اروپا فرستاد اما سبیه آنها را ناتوان و معدوم کرد...»

«اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می‌شدند حجاب رفع می‌شد چه می‌شد؟ رفع حجاب از زنان پیر و بی‌تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟ اگر خیابانها آسفالت نمی‌شد چه می‌شد و اگر عمارتها و مهمانخانه‌ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می‌رسید؟ من می‌خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم... بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنید و بگوئیم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد، در مقابل آزادی که از ما سلب کرد چه برای ما کرد؟»

«دیکتاتور شبیه پدریست که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود اولادی بی‌تجربه و بی‌عمل بگذارد... یا باید گفت که در جامعه افراد درحکم

هیچ‌اند و باید آنها را یک نفر اداره کند، که این همان سلطنت استبدادی است. پس مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند؟ اگر ناخدا یکی باشد هر وقت که ناخوش شود کشتی در خطر است و وقتی که مرد کشتی به قعر دریا می‌رود. ولی اگر ناخدا متعدد شد ناخوشی و مرگ یک نفر در سیر کشتی موثر نیست. آقا اگر غمخوار این ملتند و به ترقی و تعالی وطن علاقه‌مندند باید خود را فوق دیگران ندانند و بگذارند در سایه آزادی، جامعه خودش کشتی متلاطم را به ساحل نجات برساند... آقا وقتی می‌توانند کار کنند که در مجلس را ببندند و یا آنرا قرق کنند و مثل ایام کابینه سیاه جراید را تعطیل کنند. با این مجلس که می‌خواهد ثابت کند طلیعه آزادیست کار آقا بسیار دشوار است و به عقیده من خود باید رفع زحمت کند و از مجلس برود و غیر از این راه دیگری ندارد...»<sup>۱۹</sup>

بعد از نطق دکتر مصدق اعتبارنامه سیدضیاءالدین با اکثریت آراء به تصویب رسید، ولی ۲۹ نفر از نمایندگان به اعتبارنامه سید رأی مخالف دادند، که هفت نفر آنها نمایندگان عضو فراکسیون توده و بقیه طرفدار دکتر مصدق بودند. در انتخابات هیئت رئیسه مجلس نیز ۴۲ نفر از نمایندگان به ریاست دکتر مصدق رأی دادند، و سید محمدصادق طباطبائی کاندیدای دیگر ریاست مجلس فقط با دو رأی اضافی (۴ رأی) به ریاست برگزیده شد. دکتر مصدق در رأس یک اقلیت نیرومند به یکی از بانفوذترین نمایندگان مجلس چهاردهم تبدیل شد و هنگامی که دولت ایران برای اعطای امتیاز نفت به روسها تحت فشار قرار گرفت، با پیشنهاد طرحی به مجلس که مقامات دولتی را از مذاکره برای اعطای امتیاز نفت به کشورهای خارجی منع می‌کرد، دولت را از مخمصه بزرگی نجات داد. بعد از آن که دولت ساعد بر اثر فشار روسها سقوط کرد، مجلس شورای ملی در جلسه خصوصی روز ۲۱ آبان ۱۳۲۳ به نخست‌وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل نمود. بعد از رأی تمایل مجلس، دکتر مصدق به دربار احضار شد و شاه او را مأمور تشکیل کابینه کرد، ولی دکتر مصدق قبول مسئولیت نخست‌وزیری و تشکیل کابینه را به حفظ مقام نمایندگی خود در مجلس موکول نمود و درواقع تعلیق به محال کرد، زیرا این امر با قوانین جاری مغایرت داشت و اکثریت مجلس نیز با مستثنی کردن دکتر

۱۹- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی - دوره چهاردهم. جلسه مورخ ۱۷ اسفند

مصدق از شمول این قوانین موافقت نمی نمود.

البته این اولین باری نبود که به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری می شد. شاه بعدها در کتاب خود تحت عنوان «مأموریت برای وطنم» فاش کرد که قبل از تشکیل مجلس چهاردهم نیز یک بار به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری کرده و او حاضر به قبول مسئولیت نشده است. شاه در فصل پنجم این کتاب که بیشتر به مصدق اختصاص یافته می نویسد: «سجیه غیرمنطقی مصدق همیشه او را وادار به اعمال عجیب و غریب می کرد. اولین باری که به این سجیه وی توجه پیدا کردم در هنگام جنگ بین الملل دوم و اشغال ایران به وسیله قوای متفقین بود. در آن موقع از طرز دخالت متفقین در امر انتخابات و تعیین نمایندگان بسیار ناراضی و مکدر بودم، زیرا مأمورین آنها صورتی از نامزدهای خود تهیه می کردند و به نخست‌وزیر وقت می دادند و او را در فشار می گذاشتند که حتماً نامزدهای مزبور به نمایندگی انتخاب شوند. چون این مسئله برای من تحمل ناپذیر بود به خاطر رسید که درباره نحوه جلوگیری از این رویه شرم آور با مصدق مشورت کنم، زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور به شمار می آمد و با هر گونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت خوب بود و فکر می کردم اگر او را طبق مقررات قانون اساسی به نخست‌وزیری منصوب و مأمور تشکیل دولت کنم ممکن است تقاضا کند انتخابات جدیدی که بطور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور به عمل آید. بدین جهت او را احضار کردم و فکر خود را با وی در میان نهادم. مصدق در جواب اظهار نمود با دو شرط مسئولیت زمامداری را قبول خواهد کرد و وقتی پرسیدم آن دو شرط چیست، گفت اول گماشتن مأمورین مسلح برای حفظ شخص اوست. این شرط را بلافاصله قبول کردم. آنگاه گفت شرط دوم موافقت قبلی انگلیسیها با این نقشه است. از این شرط بسیار متحیر شده و پرسیدم «روسها چطور؟». جواب داد «آنها اهمیتی ندارند و فقط انگلیسیها هستند که نسبت به هر موضوعی در این مملکت تصمیم می گیرند»...

«این طرز فکر و رویه را خطرناک و موجب نگرانی یافتم. با وجود این می دیدم باید وضع حساس کشور را هم در نظر گرفت که در چنگ نیروهای اشغالگر افتاده و می توانند در هر امر داخلی ما مداخله کنند و در آن موقع بحرانی میهن پرستی مصدق و محبوبیتی که بین مردم دارد برای کشور مفتنم بود. بنابراین با کمال اکراه گفتم کسی

را نزد سفیر انگلیس در تهران خواهم فرستاد و قصد خود را به او اطلاع خواهم داد، ولی برای این که درخواست مصداق را که فقط با سفیر انگلیس مشورت بشود نپذیرفته باشم به او گفتم کسی را نیز به سفارت روس، یعنی کشور اشغالگر دیگر خواهم فرستاد که آنها را نیز از این نیت مستحضر سازد... روز دیگر مأمورین من نتایج ملاقات خود را با دو سفیر گزارش دادند. سفیر انگلیس که در آن زمان سرریدر بولارد بود با این برنامه موافقت نکرده و مدعی شده بود که انتخابات عمومی جدید در آن موقع ایجاد نشنج خواهد نمود، ولی باید بگویم که سفیر کبیر روس هیچ گونه مخالفتی در این باره ابراز نداشته بود و رویه او در مقایسه با روشی که روسها بعداً پیش گرفتند موجب مسرت بود... پس از حصول اطلاع از نظریه دو سفیر به دکتر مصداق تلفن کردم و جریان مذاکرات را به او گفتم. او در پاسخ من تنها سپاسگزاری کرد و نظر من نیز برای انتصاب وی به نخست‌وزیری متوقف ماند...»<sup>۲۰</sup>

دکتر مصداق در «خاطرات و تألمات» خود به این نوشته شاه پاسخ گفته و از آن جمله می‌نویسد «تصور می‌کنم آن روز مرتبه سومی بود که حضور شاهنشاه رسیدم و این مذاکرات وقتی صورت گرفت که انتخابات دوره چهارم تقنینیه در همه جا تمام شده بود و از آراء تهران عده قلیلی باقی مانده بود که خوانده نشده بود و قبل از این شرفیابی می‌شنیدم از انتخاب من به نمایندگی اول تهران در مجلس چهاردهم اظهار رضایت نمی‌فرمایند و حق داشتند، چون که این انتخاب اظهار تنفیری بود که از طرف مردم نسبت به اعمال شاه فقید شده بود، یعنی آن کس که شاه می‌خواست او را در زندان بیرجند از بین ببرد مردم تهران به نمایندگی اول خود در مجلس انتخاب کردند...

«چنانچه در مقابل فرمایشاتی که فرمودند متعذر می‌شدم و می‌گفتم قانون اجازه نمی‌دهد شاه نخست‌وزیر را عزل و مرا به جای او نصب کنند و دولت نمی‌تواند آرائی را که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده و آنان را به سمت نمایندگی خود انتخاب کرده‌اند باطل نماید هیچ اثر نداشت، چون که پس از بیست سال تصدی مقام

۲۰- مأموریت برای وطنم. نوشته محمد رضا پهلوی. چاپ سوم ۱۳۵۰. صفحات ۱۰۹ تا

سلطنت<sup>۲۱</sup> هنوز هم اعلیحضرت قبول نفرموده‌اند فرق حکومت استبداد با حکومت مشروطه چیست. در استبداد شاه هر چه می‌خواست می‌کرد و در مشروطه شاه جنبهٔ شریفاتی دارد و مجلس است که می‌تواند به نمایندگی از طرف ملت هر تصمیمی را که صلاح بداند اتخاذ کند و شاه هم آنرا امضا نماید...

«نظر به این که از زندان بیرجند به وساطت شاهنشاه نزد پدر تاجدار خود آزاد شده بودم، البته نمی‌خواستم طوری جواب عرض کنم که از من رنجشی حاصل فرمایند. این بود که عرض کردم تصدی من در کار در این موقع که قشون بیگانه مملکت را اشغال کرده بسته به این است که سفارت انگلیس با تصدی من مخالفت نکنند و یقین داشتم با تجربیاتی که آن سفارت از من کرده بود: در شیراز مخالفتم با کودتا، در تصدی وزارت خارجه مخالفتم با ادعای مالکیت انگلیس در جزایر ابوموسی و شیخ شعیب در خلیج فارس و بالاخره مخالفتم در مجلس پنجم با مادهٔ واحده (خلع قاجاریه)»<sup>۲۲</sup>

مجلس چهاردهم با انتخاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری در شرایط بحرانی توطئه برای تجزیهٔ آذربایجان از ایران، که عکس‌العمل روسها در برابر خودداری ایران از اعطای امتیاز نفت شمال به آنان بود، به پایان رسید و دکتر مصدق در انتخابات فرمایشی دورهٔ پانزدهم که کارگردانی آن با حزب دمکرات قوام‌السلطنه بود به مجلس راه نیافت. با وجود این چند ماه بعد از تشکیل مجلس پانزدهم، اکثریت نمایندگان به مخالفت با قوام‌السلطنه برخاستند و بعد از سقوط کابینهٔ وی در ۱۸ آذر ۱۳۲۶ عده‌ای از نمایندگان دکتر مصدق را نامزد مقام نخست‌وزیری نمودند. در جلسهٔ روز ۲۹ آذر ۱۳۲۶ مجلس هنگام اخذ رأی تمایل مجلس به نخست‌وزیر آینده، ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) ۵۴ رأی و دکتر مصدق ۵۳ رأی به‌دست آورد و در نتیجه فرمان نخست‌وزیری به نام حکیم‌الملک صادر گردید.

در جریان انتخابات دورهٔ شانزدهم دکتر مصدق و عده‌ای از رجال و

۲۱- این مطالب پاسخ به نوشتهٔ شاه در سال ۱۳۴۰ است، زیرا چاپ اول کتاب مأموریت برای وطن در این سال انتشار یافت.

۲۲- خاطرات و تألمات مصدق... صفحات ۳۵۸ و ۳۵۹ (جمله ناقص است و عبارتی مانند «موافقت نخواهند کرد» باید از قلم افتاده باشد).

روزنامه‌نگاران برای تأمین آزادی انتخابات در دربار متحصن شدند و نطفهٔ جبههٔ ملی نیز در جریان همین مبارزات بسته شد. دکتر مصدق و یارانش در جبههٔ ملی سرانجام از تهران به مجلس شانزدهم راه یافتند و این سرآغاز حرکتی بود که به ملی شدن نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق، که مهمترین نقش او در تاریخ سیاسی معاصر ایران به‌شمار می‌رود، انجامید.

مجلس شانزدهم در شرایطی تشکیل شد که رسیدگی به لایحهٔ مربوط به قرارداد الحاقی نفت، معروف به قرارداد «گس - گلشائیان» در رأس دستور کار آن قرار داشت. این قرارداد در اواخر دورهٔ پانزدهم تقدیم مجلس شده و مجلس پانزدهم از تصویب آن طفره رفته بود.<sup>۲۳</sup> هنگامی که قرارداد الحاقی نفت در مجلس شانزدهم مطرح شد، مجلس کمیسیون خاصی را برای رسیدگی به این قرارداد تعیین کرد و دکتر مصدق با سوابقی که در کار نفت داشت به ریاست این کمیسیون برگزیده شد. حسین مکی نیز که در مجلس پانزدهم به مخالفت با قرارداد الحاقی برخاسته بود به سمت مخبر این کمیسیون انتخاب گردید و جو حاکم بر کمیسیون به‌خوبی نشان می‌داد که قرارداد الحاقی مورد تأیید کمیسیون قرار نخواهد گرفت.

روز پنجم تیرماه ۱۳۲۹ که کمیسیون نفت تازه کار خود را آغاز کرده بود، شاه در یک اقدام غیرمنتظره سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش را به نخست‌وزیری منصوب کرد. رزم‌آرا که تحت فشار انگلیسیها به نخست‌وزیری انتخاب شده بود (و در این مورد اسناد و مدارک لازم در فصل مربوط به خود رزم‌آرا از نظر خوانندگان خواهد گذشت) مأموریت داشت که قرارداد الحاقی را در یک محیط فشار و ارعاب به تصویب مجلس برساند، ولی تشکیل حکومت رزم‌آرا و سیاست تهدید و ارعاب او نتیجهٔ عکس بخشید و نه فقط کمیسیون نفت تسلیم نشد، بلکه موج مخالفت با قرارداد الحاقی و حکومت رزم‌آرا به خارج از مجلس هم گسترش یافت و در این مرحله از مبارزه، بین دکتر مصدق

۲۳- قرارداد «گس - گلشائیان» که به نام امضاکنندگان آن (گس نمایندهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران و گلشائیان وزیر دارائی کابینهٔ ساعد) معروف شده هنگامی تقدیم مجلس پانزدهم شد که مدت زیادی از عمر این مجلس نمانده بود و حسین مکی نمایندهٔ اقلیت این دوره با ابراد یک نطق طولانی که چندین جلسه وقت مجلس را گرفت از به رأی گذاشتن آن در باقیماندهٔ عمر مجلس پانزدهم جلوگیری کرد.

و آیت‌الله کاشانی، که بازار و نیروهای مذهبی را در مخالفت با قرارداد الحاقی و حکومت رزم‌آرا به حرکت درآورده بود، اتحاد محکمی برقرار گردید. رزم‌آرا در تدارک یک کودتای نظامی و بستن مجلس و از میان بردن مخالفان خود بود که در روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ به قتل رسید و کمیسیون نفت فردای آن روز (۱۷ اسفند) اصل ملی شدن نفت را تصویب و از مجلس تقاضای دو ماه مهلت برای تدوین قانون اجرای این اصل را نمود. مجلس شورای ملی در جلسه مورخ ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ طرح ملی شدن صنعت نفت را به اتفاق آراء تصویب کرد و مجلس سنا نیز روز ۲۹ اسفند مصوبه مجلس شورای ملی را تأیید نمود. قانون ملی شدن نفت همان روز ۲۹ اسفند به امضای شاه رسید.

انگلیسیها که غافلگیر شده بودند به شدت در مقابل تصمیم ملی شدن نفت واکنش نشان دادند و سفیر وقت انگلیس در ایران، «سرفرانسیس شفر» طی نامه شدیداللحنی به دولت ایران اقدام ایران را در لغو یکجانبه قرارداد نفت غیرقانونی خوانده خواهان لغو این تصمیم شد. اظهارات مقامات رسمی انگلیس و لحن رادیوی بی‌بی‌سی و مطبوعات انگلیس هم طی فروردین‌ماه سال ۱۳۳۰ تهدید آمیز بود و ایران تلویحاً به مداخله نظامی در صورت اصرار در اجرای قانون ملی شدن نفت تهدید می‌شد. حسین علاء که بعد از قتل رزم‌آرا به نخست‌وزیری انتخاب شده بود سرانجام در برابر این فشارها تاب مقاومت نیاورد و روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰، پیش از این که طرح اجرایی قانون ملی شدن نفت به تصویب مجلس برسد، استعفا داد.

استعفای علاء بی‌مقدمه نبود. اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس که در اوایل دهه ۱۹۸۰ انتشار یافت نشان می‌دهد که انگلیسیها از اوایل ماه آوریل ۱۹۵۱ (اواسط فروردین ۱۳۳۰) شاه را برای انتخاب یک نخست‌وزیر «قوی» برای جلوگیری از اجرای قانون ملی شدن نفت تحت فشار گذاشته بودند و «نخست‌وزیر قوی» مورد نظر آنها برای فرونشاندن موج ملی شدن نفت هم کسی جز سیدضیاءالدین عامل کودتای ۱۲۹۹ نبود. شاه سرانجام در برابر فشار انگلیسیها تسلیم شد و به علاء تکلیف استعفا کرد، ولی پیش از این که حکم نخست‌وزیری سیدضیاءالدین را امضا کند به فکر چاره‌ای افتاد و آن انتخاب دکتر مصدق به مقام نخست‌وزیری بود!

نویسنده قبلاً این راز را در کتاب «داستان انقلاب» افشا کرده، و چون ناباوری



بسیاری از خوانندگان این کتاب را مشاهده نموده، ناچار است توضیحات بیشتری درباره این ماجرا بدهد. واقعیت امر این است که در آن زمان، شاه نه فقط اختلافی با دکتر مصداق نداشت، بلکه او را به واسطه شخصیت مستقل و عدم وابستگی به بیگانگان، بر کسانی چون قوام السلطنه و رزم آرا و سیدضیاءالدین ترجیح می داد. همان طور که قبلاً اشاره شد، شاه نخستین بار در زمان جنگ و اشغال ایران به وسیله نیروهای بیگانه به دکتر مصداق پیشنهاد نخست وزیری کرده بود که دکتر مصداق آنرا مشروط به موافقت انگلیسیها، و به قول خرد «تعلیق به محال» نمود. شاه در اواخر حکومت رزم آرا هم محرمانه از دکتر مصداق استمزاز کرده بود که آیا آمادگی قبول مسئولیت نخست وزیری را دارد یا نه؟ دکتر مصداق در خاطرات خود ضمن تأیید این موضوع توضیح نمی دهد که آیا به این پیشنهاد شاه پاسخ مثبت داده یا نه و یا مانند گذشته شرایطی عنوان نموده است.

سومین بار، هنگامی که شاه برای تعیین سیدضیاءالدین به مقام نخست وزیری تحت فشار قرار گرفت به فکر مصداق افتاد، زیرا در آن شرایط هیچ کس جز مصداق نمی توانست راه را بر زمامداری سیدضیاءالدین، که به حکومت دیکتاتوری او و سلب اختیارات شاه می انجامید، سد کند. برای شاه، سیدضیاءالدین خطری به مراتب جدی تر و نیرومندتر از مصداق بود، زیرا سیدضیاءالدین با پشتیبانی انگلیسیها و استفاده از نیروی نظامی کاری را که در کودتای ۱۲۹۹ ناتمام گذاشته بود به انجام می رساند و انتقام رضاخان را از پسرش می گرفت... بقیه ماجرا را بهتر است از زبان خود دکتر مصداق بشنویم:

«شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ که روز جلسه مجلس نبود به مجلس شورای ملی حضور شدم. اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و می خواستند در جلسه خصوصی به شور و مشورت پردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست وزیر به عرض شاهنشاه برسانند. از این که گفته می شد آقای حسین علاء استعفا داده است تعجب کردم، چون که روز ششم اردیبهشت شب که به خانه من آمده بودند و می خواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند هیچ از این بابت صحبتی نکردند و چون قبل از این ملاقات من در کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودم که طرح ۹ ماده ای جمعی از نمایندگان برای اجرای قانون ملی شدن نفت از تصویب کمیسیون گذشت، نخست وزیر

را از جریان مطلع کردم و تقاضا نمودم که روز یکشنبه نهم اردیبهشت در جلسه رسمی مجلس حضور یابند و موافقت دولت را در مورد طرح مزبور اظهار نمایند و بعد در همان جلسه راجع به موضوعی که می‌خواستند مشورت کنند وارد مذاکره شدیم، که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه من رفتند.

«علت استعفای نخست‌وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم یکی از دوستان گفت حضرات، که مقصود انگلیسیها بود، چنین تصور کرده‌اند که از این نخست‌وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می‌خواهند آقای سیدضیاءالدین طباطبائی را که هم‌اکنون به حضور شاهنشاه رفته و به انتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است وارد کار کنند. جلسه تشکیل شد و به مشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان این‌طور تصور می‌نمودند که تصدی آقای سیدضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود، نه جرأت می‌کردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند و نه مقتضیات روز اجازه می‌داد به کاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند، که چون صحبت در گرفت و مذاکرات به طول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن به مذاکرات یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم‌آرا به خانه من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود، و هیچ تصور نمی‌کرد برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش‌آمد سبب شد که نمایندگان از محظور درآیند و همه بالاتفاق کف بزنند و به من تبریک بگویند.

«موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چنانچه آقای سیدضیاءالدین نخست‌وزیر می‌شد دیگر مجلسی نمی‌گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توقیف و یا تبعید می‌کرد. بطور خلاصه مملکت را قرق می‌کرد تا از هیچ کجا و هیچ کس صدائی بلند نشود و او کار خود را به‌تمام برساند... اما نظر به این که اتخاذ رأی به این طریق برخلاف سابقه بود، طبق پیشنهاد خود من جلسه رسمی مجلس بدون تماشاچی تشکیل گردید و نمایندگان رأی خود را با ورقه و بطور مخفی دادند و با این که متجاوز از بیست نفر از آنانی که کف زده بودند از دادن رأی به من

امتناع کرده و ورقه سفید دادند باز من اکثریت داشتم...»<sup>۲۵</sup>  
 دکتر مصدق در اینجا می‌خواهد چنین وانمود کند که پیشنهاد نخست‌وزیری او از طرف جمال امامی<sup>۲۶</sup> که تماماً از او نام نمی‌برد، تصادفی بوده و شاید هم می‌خواستند با رد این پیشنهاد از طرف وی زمینه را برای اخذ رأی تمایل به نفع سیدضیاءالدین فراهم سازند. ولی واقعیت امر این است که موضوع شرفیابی سیدضیاءالدین به حضور شاه و خطر روی کار آمدن او را خود جمال امامی به اطلاع مصدق رساند و به وی هشدار داد که اگر پیشنهاد نخست‌وزیری را قبول نکنند باید خطرات و عواقب زمامداری سیدضیاءالدین را هم به جان بخرد. جمال امامی قبلاً نمایندگان طرفدار دربار را در مجلس، که اکثریت مجلس را تشکیل می‌دادند، در جریان گذاشته و تمایل شاه را به نخست‌وزیری دکتر مصدق به اطلاع آنها رسانده بود، و به همین دلیل بود که دکتر مصدق با اطمینان خاطر تقاضای اخذ رأی مخفی برای نخست‌وزیری خود از نمایندگان نمود و با رأی اکثریت قاطع نمایندگان به نخست‌وزیری انتخاب شد.<sup>۲۷</sup>

هنگامی که جلسه خصوصی مجلس برای اخذ رأی تمایل به نخست‌وزیری دکتر مصدق جریان داشت، سیدضیاءالدین در حضور شاه بود و امکان تماس با خارج و آگاهی از جریان موقوف را نداشت. شاه برای اطمینان خاطر سید، در حضور او دستور داده بود که فرمان نخست‌وزیریش را هم بنویسند، ولی قبل از این که فرمان برای امضا آماده شود، تلفن زنگ زد و خبر رأی تمایل مجلس را به نخست‌وزیری دکتر مصدق به اطلاع شاه رساندند. شاه با ابراز تحیر و ناراحتی مصنوعی سید را از جریان موقوف آگاه ساخت و او را مات و مبهوت از دربار مرخص کرد.

نکته قابل توجه این است که نه شاه در نوشته‌های خود به این موضوع که خود

۲۵- خاطرات و تألمات مصدق... صفحات ۱۷۷ تا ۱۷۹

۲۶- جمال امامی از محارم شاه بود و هم او بود که در اواخر حکومت رزم‌آرا از طرف

شاه مأمور مذاکره با دکتر مصدق برای قبول مسئولیت نخست‌وزیری شد. جمال امامی چند ماه بعد از تشکیل حکومت مصدق در رأس مخالفان او در مجلس قرار گرفت.

۲۷- اطلاعات نویسنده در این مورد مبتنی بر مصاحبه با دست‌اندرکاران این ماجراست.

یک شاهد زنده در این مورد آقای حسین مکی است که در آن زمان یکی از محارم دکتر مصدق به‌شمار می‌آمد.

او موجبات نخست‌وزیری دکتر مصدق را فراهم کرده اشاره نموده و نه دکتر مصدق در خاطرات خود یا دفاعیاتش در دادگاه نظامی این مطلب را افشا می‌کند. دلیل هر دو نیز روشن است: شاه، هم به خاطر این که بعدها با مصدق درگیر شد و هم به دلیل این که نمی‌خواست سوءظن انگلیسیها را علیه خود برانگیزد، حاضر به افشای نقش خود در روی کار آوردن مصدق نبود (هرچند انگلیسیها به وسیله عوامل خود از این موضوع آگاهی یافتند و برای شاه خط و نشان کشیدند) و دکتر مصدق هم هرگز نمی‌خواست مقام نخست‌وزیری خود را مدیون شاه بداند و به ناسپاسی نسبت به او متهم شود...

\* \* \*

دکتر مصدق پس از اخذ رأی تمایل از مجلس، قبول مسئولیت نخست‌وزیری را موکول به تصویب طرح ۹ ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن نفت از طرف مجلس نمود. طرح اجرائی قانون ملی شدن نفت روز نهم اردیبهشت از تصویب مجلس گذشت و دکتر مصدق روز دوازدهم اردیبهشت کابینه خود را به مجلس معرفی نمود. دکتر مصدق ضمن نطقی هنگام معرفی اعضای کابینه خود برنامه دولت خود را در دو ماده اجرای قانون ملی شدن نفت و اصلاح قانون انتخابات خلاصه کرد و با اکثریت قریب به اتفاق از هر دو مجلس شورای ملی و سنا رأی اعتماد گرفت.

انتخاب دکتر مصدق به مقام نخست‌وزیری و تصویب قانون اجرای اصل ملی شدن نفت برای انگلیسیها ضربه سهمگینی بود و آثار نگرانی و خشم آنها را از این تحول، می‌توان در مکاتبات و گزارشهای محرمانه سرفرانسیس شفرد سفیر وقت انگلستان در تهران ملاحظه کرد. ویلیام راجر لوئیس<sup>۲۸</sup> محقق معروف آمریکائی که با مراجعه به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس و وزارت خارجه آمریکا در سالهای بحران نفت و حکومت مصدق، تحقیقات جامعی در این مورد به عمل آورده می‌نویسد: مشکل بزرگ انگلیسیها در این دوره بحرانی عدم درک واقعیت و عمق نهضت ملی ایران بود. آنها باور نداشتند که دکتر مصدق از نظر مردم ایران یک قهرمان ملی است و اصطلاح Lunatic یا مجنون در مورد مصدق، که در مکاتبات سرفرانسیس شفرد سفیر وقت انگلیس در ایران مکرر به کار رفته و در مطبوعات انگلیس نیز مترادف نام مصدق شده بود، بخوبی نشان می‌دهد که انگلیسیها در این مورد تا چه اندازه اسیر تعصبات خود

شده و از واقعیت فاصله گرفته بودند. گزارش محرمانه مورخ ششم مه ۱۹۵۱ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰) سفیر انگلیس به وزارت خارجه، که نوعی تحلیل شخصیت دکتر مصداق یک هفته بعد از انتخاب او به مقام نخست‌وزیری است، بخوبی عدم اعتماد و بدبینی توأم با نفرت انگلیسیها را نسبت به وی منعکس می‌سازد. سرفرانسیس شفر در این گزارش می‌نویسد «ما باید با دقت او را تحت نظر بگیریم، زیرا در عین حال که فوق‌العاده مکار و حیل‌گر است، شخصیتی نامتعادل و بی‌ثبات دارد و در کارهایش کاملاً بی‌پرواست... او نسبتاً قدبلند است، ولی پاهایش به نسبت قدش کوتاه است و هنگام راه رفتن مثل خرس تلوتلو می‌خورد و با وجود تظاهر به ضعف و بیماری از قدرت جسمی قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌باشد. صورت او بی‌شبهت به اسب درشکه<sup>۲۹</sup> نیست. به نظر می‌رسد گوشه‌هایش هم سنگین است و به همین جهت هنگام صحبت با قیافه بهت‌زده‌ای به حرفهای مخاطب خود گوش می‌کند. او از فاصله خیلی نزدیک با ملاقات‌کنندگان خود گفتگو می‌کند و ضمن صحبت می‌توان بوی تریاک را از بخار دهان او استشمام نمود. در سخن گفتن بسیار حراف و روده‌دراز است، ولی در شنیدن حرفهای مخاطب خود بی‌حوصلگی نشان می‌دهد و حاضر به شنیدن حرف حساب و استدلال مخالف خود نیست...»

سرفرانسیس شفر در گزارش محرمانه روز ۲۸ مه (۷ خرداد ۱۳۳۰) خود به وزارت خارجه انگلیس در شرح ملاقات خود با دکتر مصداق در «پناهگاه»<sup>۳۰</sup> می‌نویسد «وقتی وارد شدم ملاحظه کردم که چند نفر آدم ریش‌نتراشیده هم مرا دنبال می‌کنند... منشی مصداق ناراحتی مرا در قیافه‌ام خواند و آنها را دور کرد، ولی در طبقه بالا و اطاق

۲۹- سفیر انگلیس در اینجا اصطلاح Cab Horse را به کار برده که بیشتر در مورد اسبهای که به کالسکه می‌بندند به کار می‌رود. سفیر لئیم در مقایسه قیافه دکتر مصداق با اسب، حتی حاضر نشده است او را به اسبهای اصیل تشبیه کند!

۳۰- سفیر انگلیس در گزارش رسمی خود به وزارت خارجه انگلیس به جای این که بنویسد در خانه دکتر مصداق با او ملاقات کردم می‌نویسد در Lair نخست‌وزیر ایران، که به معنی لانه یا پناهگاه جانوران وحشی است با وی ملاقات کردم!

انتظار مصدق هم که دری به اطاق خواب او داشت سه لات دیگر<sup>۳۱</sup> نشسته بودند... مصدق مرا با پیژامه به حضور پذیرفت و چنین وانمود کرد که قادر به حرکت نیست. در اطاق خواب او دو در که هر کدام با قفسه‌ای مستور شده بود جلب توجه می‌نمود. این قفسه‌ها و گردن کلفت‌هایی که مصدق را احاطه کرده بودند از وجود یک محیط نامانوس و عجیب و درعین حال وهم‌آور در اطراف مصدق حکایت می‌نمود...». سفیر انگلیس با چنین مقدمه‌ای که باب طبع انگلیسیهای خیالپرداز است و دکتر مصدق را در چهره شخصیتی مرموز و توطئه‌گر جلوه‌گر می‌سازد با تکرار واژه مجنون یا Lunatic به اظهار نظرهای منفی خود درباره وی ادامه داده و نتیجه می‌گیرد که «اوضاع ایران در مجموع آشفته‌تر و گیج‌کننده‌تر از همیشه است...»<sup>۳۲</sup>

با نقل قسمتهائی از دو گزارش محرمانه سفیر انگلیس، به‌عنوان مشتی نمونه از خروار، می‌توان دریافت که انگلیسیها از همان آغاز و حتی پیش از این که وارد مذاکره جدی برای حل اختلافات خود با دکتر مصدق بشوند، با چه نوع پیش‌داوری با او برخورد می‌کردند. این رویه کینه‌توزانه و غیرمنطقی در تمام مدت حکومت مصدق ادامه یافت و اسناد و مدارکی که در همین کتاب مستند «ویلیام راجر لوئیس» به آنها اشاره شده نشان می‌دهد که انگلیسیها از همان آغاز مشغول توطئه برای سرنگونی حکومت مصدق بودند و هرگز این فکر را که می‌توان با او به مذاکره نشست بطور جدی دنبال نکردند. نه فقط سفیر انگلیس در تهران مرتباً این فکر را تلقین می‌کرد که نمی‌توان با مصدق کنار آمد، مشاوران وزارت خارجه انگلیس و «کارشناسان» مسائل ایران در لندن نظیر میس لمبتون<sup>۳۳</sup> نیز تأکید می‌کردند که از دادن هرگونه امتیازی به مصدق باید خودداری کرد، زیرا به نظر آنها مصدق اهل معامله نبود و هر قدم عقب‌نشینی در برابر وی، موقعیت او را تقویت می‌کرد و به منافع آتی انگلیس در ایران و سراسر منطقه زیان می‌رساند. میس لمبتون که در زمان جنگ در سمت وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در

۳۱- سفیر انگلیس واژه Thugs را به کار برده که لات و گردن کلفت خفیف‌ترین معنی آن است. این لغت آدم‌کش و قاتل و بی‌شرف هم معنی می‌دهد.

32- W. R. Louis - The British Empire in the Middle East 1945-1951.

Oxford University Press. PP 651-653

33- Miss Lambton

تهران خدمت کرده و کارگردان اصلی مبارزه تبلیغاتی علیه رضاشاه بود، از همان ماه ژوئن سال ۱۹۵۱ (خرداد ۱۳۳۰) مقدمات مبارزه سازمان‌یافته‌ای را علیه مصدق فراهم آورد و نطفه حرکتی که دو سال بعد به سقوط مصدق انجامید در همین زمان بسته شد...<sup>۳۴</sup>

اما دکتر مصدق بی‌پروا در مقابل تحریکات و تهدیدات انگلیسیها و بدون این که کمترین تزلزلی در اجرای قانون ملی شدن نفت به خود راه دهد مقدمات خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران و اخراج مدیران و کارشناسان انگلیسی شرکت سابق نفت را فراهم ساخت. در مرحله خلع ید انگلیسیها رسماً ایران را تهدید به مداخله نظامی نمودند و ناوهای جنگی خود را به سواحل جنوبی ایران فرستادند، ولی دکتر مصدق باز هم کمترین انعطافی از خود نشان نداد. اسناد و مدارکی که در اوایل دهه ۱۹۸۰ منتشر شده و قسمتی از آن در کتابی که مورد استناد نویسنده می‌باشد نقل شده است نشان می‌دهد که انگلیسیها در تهدید خود برای مداخله نظامی در ایران و اشغال مناطق نفت‌خیز جدی بودند، و در مرحله نهائی تحت فشار آمریکائیکها از این اقدام منصرف شدند. نقشه اولیه ستاد ارتش انگلیس اشغال تمام مناطق نفت‌خیز جنوب ایران بود، ولی بعداً به علت مشکلات اجرایی این نقشه، طرح عملیات محدودتری که منحصر به اشغال جزیره آبادان بود تهیه شد، ولی آمریکائیکها هرگونه مداخله نظامی انگلیس را در ایران، از نظر واکنش احتمالی روسها خطرناک می‌دانستند. حزب محافظه کار انگلیس که چرچیل در رأس آن قرار داشت، و بعضی از اعضای دولت کارگری انگلیس مانند وزیران خارجه و دفاع، مداخله نظامی در ایران را حتی با درنظر گرفتن خطر مداخله متقابل روسها در آذربایجان تأیید می‌کردند و به عبارت دیگر تجزیه ایران را در برابر حفظ منافع نفتی خود در ایران تجویز می‌نمودند، ولی آمریکائیکها با این طرز تفکر به شدت مخالف بودند. سرانجام کلمنت اتلی<sup>۳۵</sup> نخست‌وزیر وقت انگلستان، که نسبت به سایر همکاران خود دولتمردی معقول و منطقی بود به طرحهای مداخله نظامی در ایران نقطه پایان گذاشت و در جلسه مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱ (پنجم مهر ۱۳۳۰) کابینه انگلیس خطاب به همکاران خود چنین گفت:

34- W. R. Louis... PP 659-661

35- Clement Attlee



اشغال جزیره آبادان نه فقط مشکلی را حل نخواهد کرد و موجب تغییر حکومت فعلی ایران نخواهد شد، بلکه مردم ایران را بیش از پیش در پشت سر این حکومت، و علیه انگلستان متحد خواهد کرد. با این اقدام بهره‌برداری از چاههای نفت ایران متوقف خواهد شد و پالایشگاه آبادان هم بدون نفت و بدون همکاری کارگران ایرانی به حال تعطیل درخواهد آمد.

البته برای این کشور تحفیرآمیز است که باقیمانده مدیران و کارشناسان انگلیسی هم از آبادان اخراج شوند، ولی با این عمل دکتر مصدق لااقل متوجه این واقعیت خواهد شد که با امکانات محدود خود قادر به راه انداختن صنعت نفت ایران و صدور آن به خارج نیست، و درک این واقعیت سرانجام او را به قبول یک راه‌حل معقول و نوعی توافق با این کشور وادار خواهد ساخت... ۳۶۰۰

اتلی این سخنان را همزمان با اولتیماتوم دولت ایران درباره تخلیه آبادان از کارکنان انگلیسی شرکت سابق نفت ظرف یک هفته، ایراد نمود و متعاقب آن دولت انگلستان به جای اقدام به مداخله نظامی در ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. دکتر مصدق روز چهاردهم مهر ۱۳۳۰ شخصاً در رأس هیئتی برای دفاع از حقانیت ایران در شورای امنیت به آمریکا عزیمت کرد و ضمن نطق مفصلی در شورای امنیت مظالم شرکت سابق نفت و مداخلات انگلیسیها را در امور داخلی ایران تشریح نمود و شورای امنیت در پایان مدافعات او رای داد که شکایت انگلستان از ایران تا رسیدگی به ادعاهای طرفین در دیوان دادگستری بین‌المللی (دادگاه لاهه) مسکوت بماند. دکتر مصدق پس از موفقیت در شورای امنیت به عنوان معاینات طبی و معالجه عازم واشنگتن شد، ولی هدف واقعی او از این سفر مذاکره با مقامات دولت آمریکا و جلب حمایت آنان از ایران بود، که در این مورد توفیق زیادی به دست نیاورد.

روابط شاه با دکتر مصدق در شش ماه اول زمامداری او حسنه بود، به طوری که شاه بعد از موفقیت مصدق در شورای امنیت تلگراف تشکرآمیز و دلگرم‌کننده‌ای برای او فرستاد و دکتر مصدق نیز در پاسخ شاه تلگرافی به شرح زیر از نیویورک به تهران مخابره نمود:

از نیویورک - ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، تهران

دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرفرازی و تشکر گردید. از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روزافزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده‌ام و عرض می‌کنم که هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده‌اند. بطوری که به‌وسیله جناب آقای وزیر دربار به عرض مبارک رسید روز دوشنبه را به فیلادلفیا و صبح سه‌شنبه به واشنگتن می‌رود و جریان را در همانجا به پیشگاه مبارک معروض خواهد داشت. اجازه می‌طلبم یک‌بار دیگر از عنایات و توجهات خاصه شاهنشاه جوانبخت خود عرض سپاسگزاری نماید. دکتر مصداق

با وجود این بعد از مراجعت دکتر مصداق از آمریکا روابط او با شاه به تدریج رو به سردی گذاشت، زیرا شاه خواهان انعطاف بیشتری برای حل مسئله نفت بود، ولی دکتر مصداق حاضر نبود یک قدم هم از موضع قبلی خود عقب‌نشینی کند. تا قبل از سفر مصداق به آمریکا، هم شاه و هم مصداق گمان می‌کردند که آمریکائیان از موضع ایران در برابر انگلیسیها حمایت می‌کنند و روش «هنری گریدی»<sup>۳۷</sup> سفیر وقت آمریکا در ایران نیز که از خواستهای برحق ایران در برابر شرکت نفت انگلیس و ایران پشتیبانی می‌کرد این تصور را تقویت می‌نمود، ولی دولت آمریکا پس از مراجعت دکتر مصداق به ایران، با اصرار و پافشاری انگلیسیها، گریدی را از ایران فراخواند و به جای او سفیر جدیدی را به نام «لوی هندرسون»<sup>۳۸</sup> که برعکس گریدی متمایل به انگلیسیها بود به تهران فرستاد. تغییر سیاست آمریکا در ایران، بر نگرانی‌های شاه درباره عواقب ادامه بحران در روابط ایران و انگلیس افزود و در این میان تجدید فعالیت حزب توده، که دکتر مصداق اقدامی در جهت ممانعت از آن به عمل نمی‌آورد زمینه بروز اختلاف بین شاه و مصداق را فراهم ساخت.

شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» که در سال ۱۳۴۰ انتشار یافت، اعتراف کرده است که از ابتدا با سیاست انعطاف‌ناپذیر دکتر مصداق در مسئله نفت مخالف بوده

37- Henry Grady

38- Loy Henderson

و سازش با شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را بر راه‌حل‌های دیگر ترجیح می‌داده است. شاه در بخشی از این کتاب می‌نویسد «هنگامی که صنعت نفت در ایران ملی شد و مصدق به نخست‌وزیری منصوب گردید، دولت انگلیس و شرکت نفت فوراً مآل کار را اندیشیده و سیاست قبلی خود را تغییر دادند و اصل ملی شدن نفت را پذیرفتند و دیری نگذشت که هیئت استوکس را به تهران اعزام داشتند. در آن موقع دولت انگلیس موافقت نمود که کلیه درآمد نفت بالمناصفه (پنجاه - پنجاه) بین دو کشور تقسیم شود. اگر در آن هنگام مصدق به یک توافق حسابی و معقول رضایت داده بود هموطنان من از محرومیت‌های اقتصادی و مخاطرات ناشی از آن در امان می‌ماندند... من هنوز تصور می‌کنم که شخص مصدق با وجود تمام لجاج و استبداد رأی خطرناکی که داشت تا حدی مایل بود که بین طرفین توافق نظر حاصل شود، ولی نسبت به مشاورین او سخت مشکوکم و گمان می‌کنم عده‌ای از آنها با اشتیاق تمام امیدوار بودند که کوچکترین راه‌حلی پیدا نشود تا کشور با شکست اقتصادی مواجه گردد و در نتیجه تحت استیلای خارجی قرار گیرد...»

«هنگامی که مصدق پیشنهادات هیئت استوکس را رد کرد، شرکت سابق نفت و دولت انگلیس هر یک بطور جداگانه به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کردند ولی مصدق دادگاه بین‌المللی را در این مورد واجد صلاحیت ندانست و در نتیجه دولت انگلیس قضیه را به شورای امنیت سازمان ملل متحد احاله داد. شورای مزبور پس از مذاکرات زیادی در مهرماه ۱۳۳۰ مقرر داشت که قضیه مسکوت و مورد شور قرار نگیرد تا دادگاه بین‌المللی درباره صلاحیت یا عدم صلاحیت خود در دعوی مزبور اظهار نظر نماید...»

«در اواخر سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی عمران و توسعه به عنوان میانجی برای حل اختلافات موجود دامن همت به کمر زد. در وهله اول احتمال می‌رفت که در مذاکرات توفیقی حاصل شود و خود مصدق هم با شرایطی که بانک پیشنهاد می‌کرد موافق بود ولی مشاورین وی به دلایلی که خود از آن آگاه بودند او را از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع گردید. پس از افتتاح دوره هفدهم مجلس شورای ملی، مصدق که هنوز مورد محبوبیت بود مجدداً نامزد نخست‌وزیری گردید، ولی در ابتدای تابستان ۱۳۳۱ اعلام نمود که تا اختیارات فوق‌العاده نگیرد قادر به انجام وظیفه

نخواهد بود... او همچنین درخواست نمود که وزارت جنگ نیز به وی واگذار شود و امیدوار بود که بدین وسیله قدرتی را که قانون اساسی به عنوان فرمانده کل نیروهای ایران به من داده است خنثی کند.

«از پذیرفتن تقاضای وی امتناع کردم، زیرا قطع داشتم که اثر این اختیارات آن است که کمونیستها بیشتر در امور رخنه یابند و وقایع بعدی ثابت کرد که نظر من صحیح بوده است. مصداق روز ۲۵ تیر از نخست‌وزیری استعفا کرد و من برخلاف نظر باطنی خود احمد قوام را که در گذشته شاغل مقام نخست‌وزیری بود به جای وی به نخست‌وزیری برگزیدم، زیرا به زعم عده‌ای قادر بود در برابر دست‌چپی‌ها مقاومت نماید. اما با روی کار آمدن قوام‌السلطنه حزب توده به طرفداران مصداق پیوسته و دست به تظاهر و آشوب زدند. نظم و قانون مختل گشت و دولت قوام در برابر عناصر اخلالگر و افراطی ناتوان ماند. ضمناً نطقی که قوام در رادیو کرد و در آن مخالفت خود را با احساسات شدید عامه در مسئله ملی شدن نفت اظهار نمود اوضاع را وخیم‌تر ساخت... قوام ناچار پس از چهار روز نخست‌وزیری استعفا داد و این نکته واضح گردید که در آن روز کسی قادر به مقاومت در مقابل مصداق نیست. در نتیجه روز ۳۰ تیر به منظور جلوگیری از جنگ داخلی اجباراً شرایط مصداق را پذیرفته و وی را مجدداً به نخست‌وزیری منصوب نمودم...»<sup>۳۹</sup>

در آغاز دومین دوره نخست‌وزیری دکتر مصداق، موفقیت بزرگ دیگری نصیب او شد و آن رأی دادگاه لاهه به نفع ایران بود. بعد از اعلام رأی دادگاه لاهه آمریکا و انگلیس به تلاش مشترک دیگری برای حل مسئله نفت دست زدند و این بار پیشنهادی به امضای چرچیل (که بعد از شکست حزب کارگر در انتخابات انگلستان مجدداً به مقام نخست‌وزیری آن کشور انتخاب شده بود) و ترومن رئیس‌جمهور آمریکا به عنوان دولت ایران ارسال گردید. پیشنهاد جدید تفاوت زیادی با پیشنهادهائی که قبلاً از طرف ایران رد شده بود نداشت و دکتر مصداق در اوائل مهرماه ۱۳۳۱ ضمن رد این پیشنهاد، پیشنهادات متقابلی به رهبران انگلیس و آمریکا داد که مورد موافقت آنها قرار نگرفت.

بعد از رد آخرین پیشنهادات انگلیس و آمریکا از طرف دکتر مصداق، چرچیل دستور تهیه طرح براندازی مصداق را که می‌بایست با جلب حمایت آمریکا به موقع اجرا

گذاشته شود صادر کرد و همزمان با آن سفارت انگلیس در تهران به اقدامات تازه‌ای برای سازمان دادن نیروهای مخالف دست زد. دکتر مصدق برای خنثی کردن این تحریکات قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس را اعلام داشت و سفارت انگلیس از روز اول آبان‌ماه ۱۳۳۱ تعطیل گردید. دکتر مصدق همزمان با این اقدامات، مجلس سنا را نیز که به مخالفت با سیاستهای دولت برخاسته بود تعطیل کرد. نقشه تعطیل یا انحلال مجلس سنا به این صورت به‌موقع اجرا گذاشته شد که نمایندگان طرفدار مصدق در مجلس شورای ملی با پیشنهاد طرحی دربارهٔ تقلیل دورهٔ مجلس سنا از چهار سال به دو سال، که روز اول آبان ۱۳۳۱ به تصویب رسید دورهٔ سنا را خاتمه‌یافته اعلام کردند و سناتورها را به مجلس راه ندادند (در آن‌موقع مجلس سنا ساختمان جداگانه‌ای نداشت و جلسات سنا در ساختمان مجلس شورای ملی تشکیل می‌شد).

روابط شاه و دکتر مصدق از این تاریخ به‌بعد بیش از پیش به سردی گرائید. مصدق به عنوان صرفه‌جویی در مخارج دولت بودجهٔ دربار را کاهش داد و اعضای خانوادهٔ سلطنتی را به عنوان مداخله در امور کشور و تحریک علیه دولت از کشور اخراج کرد، تا این که نوبت به خود شاه رسید. شرح این ماجرا را که نقطهٔ عطفی در مناسبات شاه و مصدق و مقدمهٔ حوادث بعدی تا سقوط حکومت مصدق است نخست از زبان شاه و سپس از زبان خود مصدق می‌شنویم:

شاه می‌گوید «روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ مصدق به من توصیه کرد که موقتاً از کشور خارج شوم. برای این که وی را در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم. مصدق پیشنهاد کرد این نقشهٔ مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت که به فاطمی وزیر خارجهٔ وقت دستور خواهد داد شخصاً گذرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسر و همراهانم را صادر کنند... جالب توجه آن بود که مصدق با التهاب مخصوصی توصیه می‌کرد که با هواپیما از ایران خارج نشوم، زیرا می‌دانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من خواهند شد. از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز عراق و بیروت بطور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد هم موافقت شد، اما این راز برملا گردید و تظاهرات وفاداری به شاه که از طرف جمعیت عظیم مردم کشور به عمل آمد، به‌قدری صمیمی و اقناع‌کننده بود که اجباراً از تصمیم خود در ترک وطن

عدول کردم...»<sup>۴۰</sup>

نوشته شاه با اظهارات دکتر مصدق درباره وقایعی که به تصمیم مسافرت شاه و حوادث روز نهم اسفند منجر شد مغایرت دارد. دکتر مصدق روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ طی پیام مفصلی به روابط خود با دربار بعد از وقایع سی تیر ۱۳۳۱ اشاره کرده و گفت: «پس از این که به اراده ملت این جانب مأمور تشکیل دولت شدم، روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم به اوج خود رسیده بود، برای این که به کلی از اعلیحضرت رفع نگرانی بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند به نوعی ذهن ایشان را مشوب نموده اختلافی بین دربار و دولت بیندازند و از این راه به اساس نهضت ملی ضربتی برسانند این شرح را که «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی بکنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم» در پشت کلام الله مجید نوشته و آن را به حضورشان فرستادم. با این حال تا آثار جریان سی ام تیر و احساسات بی شائبه مردم اثر خود را در افکار باقی گذاشته بود از هیچ کجا کارشکنی و بهانه جوئی نمی شد ولی بعد از مدتی مجدداً در مجلس سنا بعضی نمایندگان انتصابی بنای مخالفت را گذاشته و موجبات تضعیف دولت را فراهم می آوردند...

«در خلال این احوال یک روز صبح آقای علاء وزیر دربار در ضمن ملاقات خود اظهار نمودند که اعلیحضرت می خواهند مسافرتی به خارج بفرمایند. عرض کردم علت این مسافرت چیست؟ گفتند که اعلیحضرت از بیکاری خسته شده اند. عرض کردم چه کاری در این مملکت ممکن است اعلیحضرت را مشغول کند، دولت همیشه به وظیفه خود عمل نموده و کارهایی که باید از مجاری دربار بگذرد به عرض رسانیده است و اگر مسائلی قبلاً به عرض نرسیده از نظر رفع محظورات بوده است. فی المثل موضوع بستن کنسولگریهای انگلیس در تهران در موقع به عرض نرسید و علت این بود که اگر خارجیا به دربار مراجعه می کردند از دو حال خارج نبود: چنانچه تقاضای آنها پذیرفته می شد مورد پسند ملت نبود و اگر نمی شد اعلیحضرت مستقیماً خود را با سیاست خارجی طرف کرده بودند و مصلحت این بود که بار این مسئولیت را دولت طبق وظیفه قانونی که داشت عهده دار شود...

«ضمناً آقای وزیر دربار یکی دیگر از دلایل مسافرت را کسالت اعلیحضرت و همچنین علیاحضرت ملکه و لزوم پاره‌ای معاینات طبی ذکر نمودند و من این‌طور اظهار نمودم که خوبست اول علیاحضرت مسافرت فرمایند چنانچه لزوم پیدا کرد اعلیحضرت هم بعد مسافرت بفرمایند... چند روز بعد، سه‌شنبه پنجم اسفند مقارن غروب، آقایان وزیر دربار و والاتباع به منزل اینجانب آمدند و مذاکراتی به‌عمل آمد که نتیجه این شد: صبح روز بعد اینجانب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت به‌طول انجامید. نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای به دربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوءتفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح شخص خودشان و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینه طبی به خارج بفرمایند. ضمناً احتمال می‌دادند که در ایام مسافرت مسئله نفت هم حل می‌شود و پس از مراجعت دیگر محظورات و مشکلاتی باقی نمی‌ماند. مخصوصاً فرمودند که این مسافرت باید به‌قدری محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای این که کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد... پس از آن فرمودند که برای مسافرت دو ماه چهل هزار دلار و ده هزار دلار هم برای مخارج مقدماتی که مجموعاً پنجاه هزار دلار می‌باشد لازم است که قرار شد روز حرکت ده هزار دلار از بانک ملی گرفته تقدیم شود و چهل هزار دلار دیگر را بعد که تصویب‌نامه هیئت وزیران صادر شد ارسال نمایم...»

دکتر مصدق سپس به‌تفصیل شرح می‌دهد که چگونه جریان این مسافرت که قرار بود کاملاً محرمانه بماند از طرف درباریان فاش شد و روز حرکت، که هیئت دولت برای خداحافظی شرفیاب بودند، تظاهراتی در برابر کاخ سلطنتی برپا گردید و بعد از اعلام انصراف شاه از مسافرت خانه او مورد حمله قرار گرفت. دکتر مصدق نتیجه می‌گیرد که تمام این کارها، یعنی برنامه مسافرت و تظاهراتی که متعاقب آن برپا شد نقشه‌ای برای از میان بردن او و ساقط کردن دولت بوده است!

روابط دکتر مصدق با شاه از این تاریخ به‌بعد به‌شدت تیره شد و دیگر ملاقاتی بین آن دو صورت نگرفت. از طرف دیگر بین دکتر مصدق و طرفداران سابق او، که آیت‌الله کاشانی، دکتر بقائی و حسین مکی از آن جمله بودند اختلافات شدیدی بروز کرد و دکتر مصدق که اکثریت خود را در مجلس از دست داده بود از طرفداران خود



خواست که از نمایندگی مجلس استعفا بدهند. با فلج شدن مجلس، دکتر مصدق برای انحلال مجلس دست به فراندوم زد و بعد از انجام فراندوم و اعلام انحلال مجلس هفدهم دست به بازداشت مخالفان خود زد.

در این میان با تغییر حکومت در آمریکا و انتخاب ژنرال آیزنهاور به ریاست جمهوری آن کشور، سیاست آمریکا در ایران به کلی تغییر کرده و نقشه براندازی حکومت مصدق که در کابینه چرچیل طرح شده بود، با پشتیبانی و مشارکت آمریکائیا مراحل اجرایی خود را طی می کرد. دکتر مصدق بی خبر از توطئه‌ای که در لندن و واشنگتن علیه حکومت او شکل می گرفت، در اوایل خردادماه ۱۳۳۲ طی نامه‌ای به عنوان آیزنهاور رئیس جمهور جدید آمریکا نوشت «ما امیدوار بودیم در زمان حکومت جنابعالی توجه و عنایت بیشتری به اوضاع ایران مبذول گردد، ولی بدبختانه چنین به نظر می رسد که تا کنون هیچ گونه تغییری در رویه دولت آمریکا نسبت به ایران حاصل نشده است... باید متذکر شوم که در نتیجه اقداماتی که از طرف شرکت سابق نفت و دولت انگلیس به عمل آمده ملت ایران با مشکلات اقتصادی و سیاسی عظیمی روبرو شده است. اگر این وضع ادامه یابد نتایج وخیمی از نظر بین‌المللی به بار خواهد آورد و اگر کمک فوری و موثری به این کشور نشود، اقداماتی که فردا برای جبران اهمال و سهل‌انگاری امروز به عمل آید خیلی دیر خواهد بود...»

آیزنهاور یک ماه بعد، روز ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ (هشتم تیر ۱۳۳۲) به نامه دکتر مصدق پاسخ داد و ضمن آن نوشت «عدم موفقیت ایران و انگلستان در رسیدن به نوعی توافق، دست دولت آمریکا را در کمک به ایران بسته است. در ایالات متحده آمریکا، حتی در میان کسانی که احساسات بسیار دوستانه‌ای نسبت به ایران و مردم ایران دارند، این احساس قوی وجود دارد که وقتی ایران می‌تواند با توافق معقولی در مورد پرداخت غرامت به شرکت نفت انگلیس و ایران، نفت خود را در مقیاس وسیعی در بازارهای جهانی به فروش برساند، افزایش کمک اقتصادی آمریکا به ایران تحمیل غیرعادلانه‌ای بر دوش مالیات‌دهندگان آمریکائی خواهد بود. همچنین بسیاری از شهروندان آمریکائی با خرید نفت ایران از طرف دولت آمریکا، بدون حصول توافقی برای حل مسئله نفت، به طور جدی به مخالفت برخوانند خاست...»

همزمان با ارسال این نامه مایوس کننده از طرف آیزنهاور به دکتر مصدق،